

## نوشت فاجعه

■ نمی‌گوییم که فاجعه مطلق است، برعکس مطلق را بی‌جهت می‌کشد، می‌آید و می‌رود. فاجعه همه جا هست، خانه بدوش است. معذالك ناکهانی و نا محسوس می‌آید. متراکم می‌آید، از دور و از بیرون. محموم و راسخ و بی‌خبر، و از ورای اراده، ما می‌آید.

■ خواندن، نوشتن، انگار زیر مراقبت فاجعه هستیم، در معرض کرختی بی‌شور، خلسه، فراموشی. این تونستی کسه سخن می‌کویی بگذار فاجعه در تو سخن گوید. یا با نسیان یا با سکوت.

■ وقتی که زیر تهدید فاجعه هستیم قبلاً فاجعه خطر را پشت سر گذاشته است، پس فاجعه پشت سرگذاری خطر است.

■ نوشتن را بمعنای "نخواستن نوشتن" و نه حتی بمعنای "نمی‌توانم بنویسم" نگیرید، گرچه این بسکی دو پهلوتر می‌نماید که در حقیقت ارتباطی را نشان می‌دهد بین "من" م

ضمیر ، و قدرتی که شکل فقدان خودش را دارد ، نوشتن بدون توانستن ، چیزی است که گذار از نوشت را توجیه می‌کند .

✱ فرق کوچکی است میان انسان ایمان و انسان خرد : هر دو از " قضا " می‌گیرند ، قضای ویرانگر ، و بیشتر در پی بازسازی نظم و نظام اند .

✱ اگر کتاب می‌توانست برای اولین بار واقعا " آغاز حرف باشد ، می‌توانست از خیلی پیشتر برای آخرین بار آخر حرف باشد .

✱ فضای بی‌مرز آفتاب فقط کواهی برای حضور رور نیست ، برای رهایی شب از ستاره‌هاست .

✱ اگر میان تمام کلمه‌ها کلمه‌ای غیر رسمی وجود داشته باشید ، همان کلمه ، " رسمی " است .

✱ بیاموز که بادرد بیندیشی .

✱ فکر فاجعه اگر فکر خاموش می‌کند ما را اما نسبت به آنچه در پی دارد خاموش نمی‌گذارد . خیال شکست و توفیق را از میان برمی‌دارد و بجایش سکوتی معمولی می‌گذارد . سکوتی کسبه فقدانش حرف است ، سکوت حرف خود چیز دیگری است که زبان را می‌بندد .

از کتاب : ÉCRITURE DU DÉSASTRE